

دیالکتیک امر گذشته و انتقال «برساخت سوژه‌بودگی - اژه‌بودگی خود (نفس)»

زوزان قوچانی

”

هستی‌شناسی معنای آشتی با گذشته نیازمند شرح و تبیین است. طرح این پرسش بر مبنای عبارتی است که اخیراً تا حد زیادی به شعار بدل گشته است «آشتی با گذشته». چیزی که دیگرپهای مسلط در فرمهای متفاوت در منطقه چه فارس، ترک، عرب و چه جامعه جهانی به انحاء گوناگون آن را مطرح میسازند و نمونه نخنمای آن در گفتمان اصلاح طلبی و تحت عنوان گفتمان توسعه مناطق کوردنشین در طی سالیان متمادی بر زبان رانده شده است.

“

چکیده

در این نوشتار سعی بر آن داریم با وساطت مفهوم انتقال که در ترمینولوژی جامعه‌شناختی بسیار مهم است، به واکاوی این پرسش بپردازیم که اساساً پروسه انتقال، آنهم انتقال سنت (به معنای گله‌گشاد آن) به نسلهای آینده در خلق سوژه‌گی/بژه‌گی را چگونه میتوان پروبلماتیزه کرد؟ به بیانی دیگر دغدغه ما این خواهد بود که با چه مکانیسمی میتوان میراث را منتقل کرد؟ مواجهه با این میراث چگونه خواهد بود؟ آیا خوانش ما از میراث و انتقال آن اتونوم خواهد بود یا دیگرپهای مسلط سعی در انتقال میراثی دارند که سوژه‌هایی را برسانند که منقاد آنها گشته و میراثی را درونی سازند که نسبتی با تاریخی که از آن برخاسته‌اند نداشته و به گونه‌ای دیالکتیکی به ضدهمان میراث پیشین نیز بدل گشته و تحت عنوان پروسه زدودن امر گذشته یا خاطره از سوژکتیویته نسلهای متأخر به فرجامین هدف خود دست یابد. خاطره در جهان مدرن بیش از آنکه به معنای بژه‌ای باشد که در جهان بیرون به شکلی خنثی منتظر است تا فردی آن را به تملک خود درآورده و در حافظه خود حفظ کند، ملعبه‌ای است در دست نهادها و مورخانی که در خدمت گفتمان مسلط قرار دارند که آنها را مورد بهره‌برداری، سوءاستفاده و استثمار قرار دهند. براین اساس از یکسو واکاوی‌دن و عطف توجه به خاطره، گذشته یا هر آنچه تحت عنوان میراث از آن یاد میشود ضرورت می‌یابد و از سوی دیگر فی‌نفسه انتقال این میراث به نسلهای آینده در فرایند پرورش خود وجوبی غیرقابل امتناع است (سعید، ۱۹۷۸).

- آشتی با میراث یا گذشته

هستی‌شناسی معنای آشتی با گذشته نیازمند شرح و تبیین است. طرح این پرسش بر مبنای

عبارتی است که اخیراً تا حد زیادی به شعار بدل گشته است «آشتی با گذشته». چیزی که دیگرپهای مسلط در فرمهای متفاوت در منطقه چه فارس، ترک، عرب و چه جامعه جهانی به انحاء گوناگون آن را مطرح می‌سازند و نمونه‌نخمای آن در گفتمان اصلاح طلبی و تحت عنوان گفتمان توسعه مناطق کوردنشین در طی سالیان متمادی بر زبان رانده شده است. اما این آشتی با گذشته چه منطقی را در درون خود دارد که باید به گونه‌ای جدی بدان مظنون بود و هدف از طرح آن چیست؟ تعریف دیگری مسلط از آشتی با گذشته چیست؟ آیا آشتی با گذشته استراتژی‌ای برای زدودن رخداد یا امر گذشته از سوژکتیویته سوژه بژه‌شده نیست؟ یا به بیانی دیگر واسازی سوژه‌ای که به بژه تاریخی دیگری مسلط بدل گشته است؟ در سطور بعد مراد خود را وضوح میبخشیم تا با وساطت این مفهوم، امکانی را پیش روی سوژه کوردی قرار دهیم تا از دامی که در این مفهوم برایش تنیده شده است رهایی یابد.

آشتی با گذشته به معنای مطالعه جدی گذشته و شکستن طلسم آن از رهگذر عمل شفاف آگاهی و وجدانی آسوده نیست (رویه‌ای که خودآیینی و خودآگاهی بیشتر سوژه کوردی را در دل خود داشته باشد)، بلکه بیش از هر چیز حاکی از آغازی دوباره و حتی الامکان، زدودن امر گذشته از حافظه است. و این دقیقاً دیالکتیکی است که باید بر روی آن ایستاد. آشتی با گذشته به مثابه شناخت و آگاهی بیشتر از میراث نیست، بلکه این مفهوم به ضد خود بدل گشته است و آن حذف و غیاب هر گونه میراث و امر گذشته از سوژکتیویته سوژه استثمارشده است چیزی که اصلاح طلبان کورد و روشنفکران کاریکاتوریزه آکادمیسین آن قصدمندانه یا غیرقصدمندانه البته با دیده تردید از آن دفاع کرده و در پکیجهای انتخاباتی یا

همایشهای ملی از آن تحت عنوان آترناتیوی برای رهایی یاد میکنند. به ادعای احزاب و گروههایی که خود عاملان ستم و بی عدالتی بودند و هستند، قربانیان (سوژه کورد) بهتر است همه اتفاقات گذشته را فراموش کرده و ببخشند. مکانیزی که سالها سیاستمداران و دولتمردان (ایران، ترکیه، عراق، سوریه و...) تحت عنوان تنها راه توسعه در جغرافیای کوردی از آن یاد میکنند. در خانه مجری اعدام نباید از طناب، اشاره‌ای به میان آورد که در غیر اینصورت به بیزاری و کینه‌توزی منتهی خواهد شد. براین اساس خود این مفهوم فرصتی را فراهم میسازد برای غرق شدن در ساحتی (گذشته) که حتی امروز چنان دهشتناک و هراس انگیز است که فرد از به زبان آوردن آن بیم دارد.

سوژه در تقلای رها ساختن خود از بند گذشته است؛ به درستی چنین است. چرا که نمیتوان در سایه گذشته به زندگی ادامه داد، اگر تقاص جرم و خشونت، هربار و هردم جنایت و قساوت باشد، این رعب و وحشت هرگز پایان نخواهد یافت. «اما گذشته‌ای که در تقلای فرار از آن هستیم هنوز با قدرت تمام زنده است». کشتار کوردها هر روز تداوم می‌یابد و ما تا به امروز هنوز نمیدانیم آیا صرفاً شبیح همان هیولاهای پیشین است که چنان هیولوش بودند که حتی با مرگ خود منهدم نشدند (سقوط رژیم بعث، حزب عدالت و توسعه در ترکیه، دولت اصلاحات در ایران) یا اینکه این هیولاهای اصولاً هرگز نمرده‌اند. من وجود مستمر اصلاح طلبان را در چارچوب دموکراسی به مراتب تهدیدآمیزتر و دهشتناکتر از حضور لاینقطع هر گونه تمایلات فاشیستی در برابر دموکراسی میدانم. چراکه اصلاح طلبان به گونه‌ای بسیار مزدورانه سعی در دستکاری و ساخت دوباره امر گذشته دارند آنهم گذشته‌ای که با آن آشتی کرده و در صلحی خیالی با آن به

سر میبندند (نمونه سردستی آن را در کارناوال مضحک مشاهیر کورد میتوان دید که با همت روشنفکران آکادمیک سعی در معرفی و بازتعریف مشاهیری داشتند که به زعم خود امر گذشته را میشد با آنها از حافظه زدود). پدیده راهیابی و رسوخ آشکارگر واقعیتی عینی است؛ اینکه فیکورهای مشکوک بر مسند قدرت باز میگردند (اصلاح طلبان یا نمونه متاخر و شاهکار اصلاح طلبان، دولت حسن روحانی) صرفاً به این علت است که شرایط کنونی آنها را یاری میکند. امروزه بر سر این واقعیت تردیدی نیست که در رابطه با گذشته، کنشهای روان‌نژندانه بسیار مشاهده میشود؛ به خود گرفتن ژستهای دفاعی در مواقعی که فرد به هیچ وجه مورد حمله قرار نگرفته است (کوردها سر بر هستند)؛ شکلگیری شور و هیجانات عظیم در شرایطی که توجیه قابل قبول و درستی برای آن وجود ندارد (صدور فرمان جهاد به کوردستان و سرازیر شدن خیل عظیمی از توده‌های فریب خورده)، بی تفاوتی و بی احساسی در مواجهه با مهمترین و جدیترین مسائل؛ و غالباً سرکوب و واپسرانی صرف هر آنچه تماماً یا تا حدودی بر آن آگاهییم. در مطالعاتی که تحت نظارت نهاد تحقیقات اجتماعی صورت گرفته بود، نشان داد که افراد خاطره تبعید و کشتار جمعی را عمدتاً به شکل موجز و سر بسته یا با اطناب نیک گویانه بازگو میکنند یا اینکه بحثهایی پوچ و بی معنا پیرامون این خاطرات شکل میگیرد. بخش اعظمی از مردم مدعی‌اند که از وقایعی که آن زمان رخ داده بی اطلاعاند، گرچه کوردها همه‌جا مورد هجوم قرار گرفتند و اکنون نیز دست از کشتار دهشتناک آنها در فرماسیونهای دیگر برداشته نشده است، به دشواری میتوان سکوت مردمانی را که این وقایع را نظاره‌گر بوده و هستند باور کرد وقایعی که به‌طور حتم بار سنگینی بر دوششان قرار میدهد و

در عین حال از مفهومی ریاکارانه تحت عنوان آشتی با تاریخ سخن به میان می‌آوردند حال که تاریخ در اکتونیت آن نیز چیزی جز دهشت را برای کوردها به ارمغان نیاورده است. نکته‌ای دیگر را که از دل این منطق تاریخی میتوان بیرون کشید، فیگور و ژستی است که خود را در زیر این جمله که «من چیزی در این مورد نمیدانستم» پنهان ساخته است تا بی تفاوتی ناشی از دیرفهمی (البته که سوژه سردست از جنایات خود آگاه است) و در عین حال ارباب ناشی از برملا شدن این دروغ بزرگ را مشروعیت بخشد. همه ما امروز میل به انکار یا ناچیزانگاریِ وقایعی را که

پیش آمد میشناسیم- هر قدر هم که درک بی شرمی دیگری مسلط از مجادله و مناقشه بر سر تعداد کوردهایی که کشته شده (برای مثال در انفال آمار شهیدان ۲۱۰۰۰۰ کشته نبوده بلکه ۸۰۰۰۰ نفر بوده یا ترومای هلبجه ۸۰۰۰ کشته نداشته بلکه ۵۰۰۰ کشته شده یا در فلان سال تعداد اعدامیان به جای ۴۰۰ نفر ۲۵۰ نفر بوده و قس علی هذا) دشوار باشد. اما آنچه بیش از هر چیز غیرعقلانی است باب شدن «تسویه حساب»

و مصالحه فراگیر و همه جانبه با گناه و جنایات گذشته است که در کوردستان در هر چهار قسمت آن اتفاق افتاده است. در این محاسبه کردنها یا شتابها و تعجیلهای برای خلاصی یافتن از تأمل در خویش از رهگذر رد و پاسخ به اتهامات وارد شده، امری غیرانسانی نهفته است. دقیقاً فاجعه‌بارتر این است که حتی بیگناهی این قربانیان (نسلکشی کوردها، بمباران هلبجه، نسلکشی کوردهای روژآوا و باکور، کشتار اوایل انقلاب، مرگ کولبران، اعدام کوردهای اهل سنت و

.....) که واقعیتی یکسره ساده و معقول است، مورد تردید و مناقشه واقع میشود. فضاقت و شناعت تجاویزی که رخ داده انگیزه‌ای شد برای شکلگیری جریان مقصرتراشی و و نقدی خود-توجیه‌گر: ذهن راحت طلب دیگری مسلط، خود را با این توجیه تسلی میدهد که اگر قربانیان خود به نوعی فتنه‌انگیزی نمیکردند چنین رخدادهایی پیشامد نمیکرد (در اینجا به وضوح میتوان منطق آشتی با تاریخ گفتمان مسلط و اصلاح طلبان خودباخته کورد را دید که اسب بیشتری را تا نهایتترین حد آن تازانیده‌اند) همه ما این جملات را هر دم شنیده و مرور میکنیم که

خود کوردها هم مقصر بودند، اگر با مرکز تعامل داشتند این بلاها دامان ما را نمیگرفت، اگر چنین و چنان میکردیم کوردستان پیشرفت میکرد و از این دست خزعبلاتی که دستکم عمر آن به درازای تاریخ مدرن ایران در کوردستان است و اصلاح طلبان بیش از ۳۰ سال است که با این دست وعده‌ها، پروژه‌هایی سوژه کورد را به تعویق انداخته‌اند. بدین ترتیب، این واژه گنگ «به نوعی»، در سطح وسیع امکان رشد و ظهور

مییابد. توهم حتی از این خلط آشکار گناه خیالی قربانیان (کوردها خود مقصر بودند) با مجازاتی که از قضا کاملاً عینی و واقعی هم بود، فراتر میرود و آنهم بیش‌رمانه‌ترین استدلال، آنگاه که فاتحان همچون بانیان اقداماتی جلوه داده میشوند که مغلوبان آن هنگام که در مسند قدرت و سیادت باشند انجام خواهند داد (این استدلال مضحک که اگر قدرت در دست کوردها هم بود، آنان نیز این کار را با ما میکردند و این است نتایج دهشتناک این توهم که تا اکتونیت آن

”

سوژه در تقلای رها ساختن خود از بند گذشته است؛ به درستی چنین است. چرا که نمیتوان در سایه گذشته به زندگی ادامه داد، اگر تقاص جرم و خشونت، هربار و هر دم جنایت و قساوت باشد

“



پیش رفته است). بنابراین گذشته واقعی و هراسناک با بدل شدن به توهمات خیالین کسانی که آن را تجربه کرده‌اند، بی خطر و خنثی میگردد. از این عبارت «همه چیز چنان روبراه است گویی (این رخداد) هرگز اتفاق نیافتاده است» گوته در فاوست، که از زبان شیطان در لحظه‌ای مهم و سرنوشت ساز برای عیان ساختن مکنونترین اندیشه او نقل میشود، میتوان معنایی بسیار مهم استنتاج کرد: «انهدام خاطره». قربانیان حتی از تنها و حداقل چیزی که ضعف و سترونی ما میتواند به آنها ارزانی دارد محروم میشوند یعنی «یادآوری». و این دقیقاً دیالکتیکی است

”

اصلاح طلبان
به گونه‌ای
بسیار مزدورانه
سعی در دستکاری و
ساخت
دوباره امر گذشته
دارند آنچه
گذشته‌ای که با آن
آشتی کرده
و در صلحی خیالی
با آن به سر
میبرند

“

که منطق درونی آشتی با تاریخ را میسازد. این فقدان یادآوری یا انهدام خاطره فی نفسه میانجی‌ای است برای ساخت رفتار و سواسگونه آنانی که نمیخواهند چیزی بدانند یا بشنوند که خود با یک جهتگیری نیرومند تاریخی همسو میگردد. انهدام میراث یا خاطره بدل به ضعف در انسجام آگاهی تاریخی میگردد. چیزی که پروژه آشتی با گذشته دیگری مسلط در زیر نقاب آن خود را پنهان ساخته است. ضعف انسجام آگاهی

تاریخی یعنی ساخت و پرورش نسلی جوان که دیگر هیچ نسبتی با میراث، گذشته و خاطره جمعی‌ای که از هستی اجتماعی سوژه کوردی سربرمی‌آورد ندارد. نسلی که دیگر تاریخ‌رهایی بخش سوژه کورد را از یاد برده و دیگر نامی از رهبران این تاریخ آزادی بخش ملت کورد را در خاطرش یدک نمیکشد و اگر هم چیزی را در سوژه‌کتیویته خود بیوراند به ضد این میراث بدل گشته که متأثر از گفتمان اصلاح طلبی و توسعه‌یافتگی است (این که آن رهبران مسبب عقب افتادگی

کوردها شدند، جنگیدند و باعث شدند آینده ما ویران شود. اگر این جنگها نمیبود ما هم به مثال سایر شهرها و استانهای ایران پیشرفت کرده بودیم و ...). این آن لحظه‌ای است که من متأثر از فیلسوف فرانسوی رژی دبره آن را دیالکتیک انتقال مینامم که بدان بروا هم گشت. سویه دیگری را که از منطق ریاکارانه آشتی با تاریخ میتوان بیرون کشید آن هنگام است که دیگری مسلط ژستی دفاعی به خود میگیرد، آزادانه و با روحیه‌ای واقعینانه و منطقی، ادعا میکند که یادآوری روشن و مانای گذشته، اعتبار ایران را در برون مرزهای کشور خدشه‌دار میکند پس مصلحت در این است که آن را به دست فراموشی سپرد و سخنی از آن به میان نیاورد. «زدودن خاطره بیش از آنکه نتیجه ناتوانی آگاهی در برابر برتری جریانهای ناخودآگاه باشد، ثمره یک خودآگاه پرهشیار است». در فراموشی آنچه به دشواری گذشته نامیده میشود، میتوان خشم فردی را احساس کرد که خود را از دانستن آنچه سایرین میدانند باز میدارد پیش از آنکه بتواند دیگران را از یادآوری منصرف کند. ممکن است تصور

کنیم که از منطق آشتی با تاریخ که خود را ملبس به لباس دموکراسی کاریکاتوریزه‌شده اصلاح طلبان کرده، توده‌های سیاسی و انتقادی گردیده و میتوان راه دموکراسی پارلمانی را به عنوان مسیری جهت توسعه مناطق کوردی پیش کشید اما از درون این منطق برای نخستین بار نسلی بیرون خواهد آمد که چیزی شبیه به یک طبقه یک دست است یعنی سوژه‌های واسازی شده‌ای که فارستر از هر فارسی در خدمت دیگری مسلط خواهند بود و میراث خود را به ثمن

بخس خواهند فروخت و دستکم در صدد نفی هرگونه نسبیتی با آن برخواهند آمد. بنابراین تا زمانی که انگیزه وقایع رخ داده هنوز در کوردستان دست‌اندرکارند، نباید به سازش و آشتی با گذشته تن داد. تنها به علت تداوم وجود همین انگیزاننده‌ها و عوامل است که طلسم گذشته تا به امروز شکسته نشده است.

- انتقال سنت تاریخی، میانجی پرورش سوژه‌های نسلی

رژی دبره، نخستین بار اصطلاح واسطه‌شناسی را در سال ۱۹۷۹ در کتاب قدرت فکر در فرانسه (بخش معلمها، نویسندگان و مشاهیر) برای تحلیل شیوه‌های انتقال فرهنگ به کار برد. این اصطلاح، تا زمان انتشار ترجمه انگلیسی کتاب انتقال فرهنگ در سال ۲۰۰۴ کمتر شناخته شده بود و پس از آن بود که بیشتر و گسترده‌تر مورد توجه قرار گرفت. اصطلاح از دو عبارت تشکیل می‌شود. در اینجا، مدیا به معنی واسطه یا میانجی به کار رفته است که منظور از آن ماده یا واسطه‌ایست که نیرو یا تأثیر بر اشیاء و حواس از طریق آن انتقال می‌یابد. او با جعل واژه «مدیو» کار خود را از رسانه‌شناسی متمایز میکند. مراد دبره جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی نیست، بلکه برآنست تا تأثیر واسطه‌ها را در فرایند انتقال شرح دهد. آنچه در واسطه‌شناسی اهمیت دارد، در واقع، تأثیر واسطه‌های انتقال بر محتوای انتقال است. انتقال دست به دست کردن سنتها و دانشها به نسلهای آینده است. در واسطه‌شناسی مهم این است که معلوم شود ساختارهای اجتماعی و ابزارهای تکنیکی انتقال چگونه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. از نظر او فرهنگ از سه جزء تشکیل شده است: شکل‌های نمادین، سازمانهای جمعی و سیستم‌های تکنیکی ارتباط (ام اس ویکی، ۲۰۰۴) سؤالات اصلی واسطه‌شناسی این است که انسانها

تحت چه شرایطی عقاید و ارزشهای خود را از مکانی به مکان دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل میکنند؟ چه شرایط و عواملی سبب میشود که از میان عقاید گوناگون سرانجام نوع خاصی باقی بماند؟ انتقال سه وجه مادی، سیاسی و زمانی دارد. منظور از وجه مادی این است که در انتقال، علاوه بر معانی ذهنی، عواملی از قبیل اعمال، رفتار و ابزارها هم مؤثرند. وجه سیاسی بیانگر این بعد است که انتقال، برخلاف ارتباط، رابطه «یک به یک» میان فرستنده و گیرنده نیست، بلکه رابطه میان «یک با همه» است. از نظر وی مبادله پیام در میان حیوانات نیز وجود دارد، به این معنا که با هم ارتباط دارند اما حیوانات قادر به انتقال پیام نیستند. زیرا پیام در میان حیوانات به ارث گذاشته نمیشود. توانایی انتقال پیام محصول فرهنگ است و فرهنگ منحصر به جوامع انسانی و تسهیلگر انتقال میان نسل‌های انسانی است (دبره، ۲۰۰۰: ۵). وجه زمانی نیز حامل این نکته است که چگونه یک سنت یا میراث در یک دوره زمانی طولانی هنوز به بقای خود ادامه میدهد و ناپدید نگشته است. بنابراین انتقال مفهوم اساسی‌ای است که باید بدان توجه کرد چرا که مهمترین مکانیسم یا استراتژی‌ای است که از آن میتوان بر ضد منطق آشتی با تاریخ یا انهدام خاطره استفاده کرد و دیگری مسلط را در ساخت سوژه‌های یکدست فاقد سنت و میراث ناکام گذاشت. لحظه مهمی که باید بر آن توقف نمود این است که انتقال فی نفسه اتفاق نخواهد افتاد، زمانی میشود از مفهوم انتقال سخن به میان آورد که به ابداع یک سنت تاریخی یا میراث دست زد تا آنرا به نسل‌های آینده انتقال داد. در غیاب سنت یا میراث طرح مفهوم انتقال فرمی ایده‌آلیستی به خود خواهد گرفت.

عصر ما عصر جستجوی ریشه‌هاست، بره‌های که افراد در تکاپوی کشف گذشته‌های در خاطره

جمعی نژادی، دینی، اجتماعی و خانوادگی خود هستند که تماماً از آن خودشان باشد، گذشته‌ای که از یورش تاریخ و لغزش روزگار در امان مانده باشد. مسئله دیگر نقش «ابداع» است که به بحث خاطره همچون امری اجتماعی، سیاسی و تاریخی افزوده میشود. ابداع در این باب سخن میگوید که چگونه دیگرپهای مسلط، خاطره‌های ابداعی و به عبارتی، تقلبی از گذشته را همچون معنای جدیدی از هویت خلق کردند و فرودستان را بیش از هر زمان دیگری به استثمار کشیدند. ابداع سنت عملی بود که مراجع قدرت به عنوان ابزار سلطه در جوامع توده‌ای به کار می‌گرفتند، یعنی آن هنگام که انسجام واحدهای خرد اجتماعی همچون روستا و خانواده در حال فروپاشی بودند و قدرتها به شیوه‌های دیگری برای وحدت بخشیدن به گروههای وسیع مردم و پیوند آنها به یکدیگر نیازمند بودند. ابداع سنت روشی است به منظور استفاده گزینشی از خاطره جمعی به واسطه دستکاری تکه‌هایی از گذشته ملی، سرکوب کردن برخی از بخشها و برجسته‌ساختن برخی دیگر به شیوه‌ای کاملاً کارکردی. در نتیجه خاطره الزاماً معتبر نیست بلکه بالعکس مفید است. هدف من در ذکر تمام این موارد، تأکید بر این نکته است که هنر خاطره در جهان مدرن بیش از آنکه به معنای ابژه‌ای باشد که در جهان بیرون به شکلی خنثی منتظر است تا فردی آن را به تملک خود درآورده و در حافظه خود حفظ کند، ملعبه‌ای است در دست نهادها و مورخان که در خدمت گفتمان مسلط قرار دارند که آنها را مورد بهره‌برداری، سوءاستفاده و استثمار قرار دهند. براین اساس از یکسو واکاوی و عطف توجه به خاطره، گذشته یا هر آنچه تحت عنوان میراث از آن یاد میشود ضرورت می‌یابد و از سوی دیگر فی نفسه انتقال این میراث به نسلهای آینده در فرایند پرورش خود جوی غیرقابل امتناع است (سعید، ۱۹۷۸).

۹۲). ما امروز شاهد پیروزی تدریجی نوعی از دیالکتیک اجتماعی هستیم که فضیلتها و ملزومات دیگری مسلط را بزرگ میدارد، دیگری مسلطی که خود را بر مبنای مفهوم ملت بنا کرده است. در این ساحت، دیگری، گذشته را به شیوه خاص خود به یاد می‌آورد، تصاویری در ذهنش تداعی میشود که برای او مبین گذشته است، برخی بخشها را حفظ کرده و برخی دیگر را فراموش میکند. هر جا که یادآوری وجود داشته باشد، به‌طور حتم ابداع نیز وجود خواهد داشت. «شاید بزرگترین جنگ همانگونه که ادوارد سعید میگوید برای کوردها در مقام یک ملت، پیکار برای احقاق حق به یادآوردن حضور خود در تاریخ باشد» و در کنار این حضور، حق مالکیت و مطالبه یک واقعیت تاریخی جمعی، دستکم از زمانی که سرزمین آنها اماج تجاوز دیگرپها (ترک، فارس و عرب...) قرار گرفته است. قدرتهایی که ابتدا زمینها را تصاحب و اشغال میکنند و در مرحله بعد، تاریخ را بازنویسی کرده و منطق آشتی با گذشته را مطرح می‌سازند تا خود را صاحبان اصلی سرزمین معرفی کنند. تاریخ کوردها تاکنون سرنوشت تلخی داشته است؛ چراکه نه تنها استقلالشان حاصل نشد، بلکه درک جمعی کافی‌ای از اهمیت ساخت یک تاریخ جمعی به منزله بخشی از کوشش در راه کسب استقلال هم وجود نداشت. کوردها برای اینکه به یک ملت به معنای قانونی کلمه بدل گردند، میبایست خود را به چیزی فراتر از مجموعه‌ای از قبایل یا نهادهای سیاسی تغییر دهند. با وجود دیگرپهای سهمگینی که هر دم تلاش در بازنویسی تاریخ دارند دستیابی به رهایی از این طریق امکانپذیر نخواهد بود. ما هیچگاه نتوانستیم قدرت تاریخ روایی در به جنبش درآوردن مردم حول هدفی خاص را درک کنیم. ناتوانی جمعی ما در ایجاد داستان روایی قانع کننده که دارای آغاز، وسط و پایانی باشد به گونه‌ای دیالکتیکی سبب تقویت

روایت دیگریهای مسلط گردیده است. سیاست خاطره جمعی و ابداع سنت تاریخی مهمترین مکانیسم در مواجهه با دیگریهایی است که سعی در آسیمیلیاسیون نسلهای جدید کورد دارند. همانطور که پیشتر نیز بدان اشاره شد، خاطره جمعی نه امری خنثی و منفعل، بلکه میدان عملی است که وقایع گذشته در آن گزینش، بازسازی، دگرگون و با معنایی سیاسی عرضه میشوند. ایران یا ترکیه ابداعی، تاریخ کوردستان را وادار به سکوت کرده و هر روایت متفاوتی از گذشته را خاموش میسازد. آنهم به مدد فقدان سنت تاریخی منسجم یا ابداع یک خاطره جمعی واحد. برای مثال شعار کوردستان به مثابه سرزمین خالی از سکنه برای مردمانی بی خانمان یا عشایری کوچنشین از سوی دیگریهای مسلط در درون خود، از یکسو ایده انکار وجود تاریخی کوردها به عنوان یک اجتماع را بازنمایی میکند و از سوی دیگر این معنا را القا میکند که کوردها پیشینه تاریخی ندارند. بنابراین در غیاب چنین سنت تاریخی‌ای و فقدان سیاست خاطره جمعی به مثابه استراتژی نسلهای آتی با پروژه‌هایی نظیر آشتی با تاریخ از سوی دیگریها بازپرورده خواهند شد، گویی که هیچ‌گاه نسبتی با سنتی کوردی که از آن برخاسته و در آن زاده شده‌اند نداشته و تا بدانجا پیش خواهند رفت که آن را نفی کنند و از بودنش امتناع ورزند. در اینجا است که طرح ابداع سنت و انتقال آن به عنوان سنتی در برابر تز آشتی با گذشته خود را نمایان میسازد.

تاریخ یک ملت تحت ستم را از به سرقت بردن و تحریف در جهت به زانو درآوردن خود توسط فرادست نجات دهد، انتقال آن وظیفه‌ایست که موظف است ظرفیت‌ها و توانایی‌های تاریخی سرکوب شده‌ی یک ملت را فعال و فریادهای خفته و میراث و معانی در کنای تاریخ آنرا بازآفرینی کند و جان تازه‌ای بدان ببخشد. ویژگی بارز و منحصر به فرد این پروسه رهاسازی سوژه سردرگم فرودست از چنگال دیسکورس فرادست و خلق سوژه اتونوم است. انتقال می‌تواند سنت‌ساز باشد و بیافریند؛ سنت شفاهی قوی و همه‌گیر بیافریند، سنت شفاهی خود سنت نوشتاری ملوئه از بدعت و ذوق ادبی و هنری خلق کند، بدون شک تاریخ بر شانه‌های سنن شفاهی و نوشتاری بنا می‌گردد، صنعت چاپ و تکثیر، رسانه، هنر و... این تاریخ را مستند و ضامن بقا، تداوم و پویایی یک جامعه می‌گردد. چه بسا اگر انتقال آنطور که باید، صورت می‌گرفت ما اینچنین گرفتار دوران تاریخی نمی‌شدیم و شاهد تداوم و تکرار فجایع ویرانگر تاریخمان نمی‌گشتیم. بدین معنا انتقال آن آکادمی پنهان در سینه‌ی نسلهای تحت ستمی‌ست که قصد پرورش نسلی با حافظه تاریخی قوی برای آینده وطن دارد و همزمان کاربردیتیرین و پراکتیکالترین امری هست که می‌تواند خلأ وقفه‌ها و انتقاع تاریخی راه آزادی یک ملت را پر کند.

منابع

- Adorno, Theodor W. 1963: Was bedeutet: Aufarbeitung der Vergangenheit. In: Eingriffe. Neunkritische Modelle. Frankfurt/M, S.125-146
- Said, Edward. 1978, "orientalism". London: Vintage.
- Régis Debray, 2000, "Transmitting Culture" (European Perspectives: A Series in Social Thought and Cultural Criticism) Revised Edition. Columbia University Press.
- Gagon, J, 2004, "Introduction in Mediology.

طرح ابداع سنت و انتقال به مثابه پروسه‌ای در اثنای تاریخ می‌تواند در قامت دانشگاهی با پروتوکول وطنی ایفای نقش بکند، که نه سیستم سرکوب توانایی رویارویی و مقابله با آن را داشته باشد و نه نبود نهادی همچون دولت برای ملت فرو دست سدی بر سر راه پرورش نسل‌های آتی باشد. به عبارتی دیگر تنها انتقال است که می‌تواند